

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته

در این استصحاب نبوت، اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی را ذکر کنیم مسئله این چنین می‌شود که کتابی برای بقاء نبوت یا به عنوان اقناع خودش استصحاب می‌کند یا به عنوان الزام مسلمان، این دو صورت. کتابی یا برای اقناع خودش نبوت را استصحاب می‌کند و یا برای الزام مسلمان، که در این دو صورت ما عرض کردیم بیان صحیح همین است که در کلام مرحوم آخوند آمده که مسلمان که شک ندارد خود کتابی هم باید نسبت به نبوت یقین داشته باشد، با استصحاب فایده‌ای ندارد، اما اینکه اگر یک مسلمانی امروز بخواهد نبوت نبی خود ما را با استصحاب درست کند، بگوید نبی ما که به رحمت خدا رفته، حالا نمی‌دانیم بعد از 1400 سال منصب نبوت هنوز باقی است بخواهد با استصحاب درست کند این هم درست نیست، ما باید به بقاء نبوت خودمان و نبی خودمان هم یقین داشته باشیم.

دو محور بحث اینجا داریم؛ اگر مورد استصحاب نبوت باشد که فایده‌ای ندارد، خود کتابی اگر بگوید من تا دیروز یقین به نبوت موسی داشتم اما امروز شک دارم در بقاء نبوت، می‌خواهد با استصحاب نبوت را درست کند فایده‌ای ندارد.

اینجا صور مسئله متعدد است؛ یا مستصحب ما خود نبوت است، نبوت را کتابی بخواهد استصحاب کند اینها صور مختلفی پیدا می‌کند و این حکمش همین است، نبوت را چه کتابی بخواهد استصحاب کند چه مسلمان، این نیاز به یقین دارد اصلاً لا مجال للاستصحاب در خود نبوت، اما اگر ما آمدم مستصحب را احکام شریعت موسی قرار دادیم مثلاً بگوئیم این کتابی می‌گوید با آمدن این پیامبر جدید که حالا ادعا می‌کند پیامبر هست من نمی‌دانم که آیا احکام شریعت ما نسخ شد یا نه؟ آیا اینجا این کتابی می‌تواند احکام شریعت خودشان را استصحاب کند برای خودش؟ این یک مسئله.

مسئله‌ی مهمتر این است که آیا با آمدن شریعت ما مسلمان می‌تواند احکام شریعت گذشته را استصحاب کند یا خیر؟ این خودش دو تا مسئله است که گاهی اوقات در کلمات یک مقدار بین اینها خلط شده، صورت اولی این است که بگوئیم کتابی بگوید من الآن نمی‌دانم نبوت نبی ما باقی است یا نه؟ استصحاب نمی‌تواند برای نبوت بکند! باید فحص کند و یقین پیدا کند، حالا اگر فحص کرد یقین پیدا کرد، بعد الیقین می‌گوید احکام شریعت هم باقی است و دیگر شک برایش معنا ندارد، اگر فحص کرد دید این کسی که مدعی نبوت هست معجزه و دلیلی ندارد و یقین پیدا کرد به بقاء نبوت حضرت موسی، اینجا می‌گوید احکام و شریعتش هم باقی است. اما اگر فحص کرد به نتیجه‌ای نرسید.

می‌گوید من نمی‌دانم نبوت حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) باقیه أم لا؟ این شک منشأ می‌شود بر اینکه نمی‌داند که آیا احکام شریعت حضرت موسی برای او باقی است یا باقی نیست؟ اینجا می‌خواهیم ببینیم آیا این کتابی می‌تواند استصحاب کند یا نه؟

اینجا اگر کتابی بخواهد استصحاب کند، اگر استصحاب جزء احکام شریعت خودشان نباشد راهی برای استصحاب ندارد. اگر کتابی بگوید حالا در دین ما استصحاب نیست در شریعت لاحقه استصحاب هست و به استناد استصحاب در شریعت لاحقه احکام شریعت خودمان را استصحاب کنیم این یلزم منه المحال برای اینکه تا بخواهیم استصحاب شریعت ما را بگیرد معنایش از بین رفتن شریعت حضرت موسی است روی قول مشهور، در حالی که با آن استصحاب می‌خواهد احکام شریعت حضرت موسی را استمرار ببخشد، یلزم من ابقاء شریعت موسی عدم ابقاءها.

پس این روشن است که اگر کتابی بخواهد با استصحاب در شریعت ما اثبات کند استمرار شریعت خودشان را، این نمی‌شود. یلزم من ابقاء شریعت موسی عدم ابقاءها و هو محال. پس اگر کتابی از این راه بگوید چون در شریعت لاحقه استصحاب وجود دارد من اخذ به آن می‌کنم احکام شریعت خودم را استمرار می‌دهم و از این محال لازم می‌آید،

کلام مرحوم آخوند در حاشیه رسائل

اینجا یک عبارتی را مرحوم آخوند در حاشیه رسائل دارد، ایشان اول می‌فرمایند اگر استصحاب در هر دو شریعت باشد یعنی هم شریعت موسی و هم شریعت پیامبر ما، هر دو دارای استصحاب باشند این کتابی می‌تواند اینجا احکام شریعت خودش را استصحاب کند. بعد یک ترقی می‌کنند می‌فرمایند اگر در شریعت لاحقه هم باشد باز این کتابی می‌تواند استدلال کند و استناد کند، چرا؟ می‌فرماید این احکامی که در شریعت موسی برای کتابی آمده مرده بین اینکه احکام واقعی باشد یا ظاهری باشد، بین واقعی بودن و ظاهری بودن مرد است^[1].

استظهار استاد از کلام مرحوم آخوند

حالا این بیان را من دارم برای کلام آخوند، ولو ایشان تصریح نکرده برای توضیح کلام آخوند عرض می‌کنم و آن اینکه ایشان لعل می‌فرمایند این آقا به حسب الواقع یا شریعت موسی باقی است، یعنی شریعت ناسخی نیامده، فهذه الاحکام احکام واقعی له یا شریعت موسی به وسیله‌ی شریعت بعد تمام شده و الآن این آدم مکلف به شریعت لاحقه است اما خودش خبر ندارد، چون مکلف به شریعت لاحقه است پس استصحاب در حق این جاری است با استصحاب می‌تواند احکام شریعت موسی را به عنوان یک احکام ظاهری برای خودش قرار بدهد، این بیان ما برای کلام مرحوم آخوند است. آخوند چی فرمود؟

آخوند می‌فرماید برای استصحاب احکام شریعت، دیگر کاری به استصحاب نبوت نداریم، استصحاب نبوت مسئله‌اش حل شد، برای استصحاب احکام شریعت اول می‌فرمایند استصحاب باید در هر دو شریعت ثابت باشد، یعنی کتابی اگر بگوید یکی از احکام شریعت ما استصحاب است و الان شک می‌کند در اینکه شریعتش نقض شده یا نه، زائل شده یا نه؟ استصحاب جاری کند، اول این را می‌فرمایند.

بعد می‌فرمایند یکفی که این استصحاب فقط در شریعت لاحقه باشد می‌گوئیم چرا یکفی؟ می‌گویند این کتابی به استناد وجود استصحاب در شریعت لاحقه می‌تواند احکام شریعت سابقه را استصحاب کند، چرا؟ مگر نخواندیم و نگفتیم که الآن این یلزم منه المحال؟ مگر نگفت اگر بخواهد با استصحاب شریعت لاحقه استمرار شریعت سابقه را اثبات کند یلزم من بقاء شریعت سابقه عدم البقاء، چون وقتی استصحاب شریعت لاحقه را می‌گیرد یعنی ناسخ بودن شریعت لاحقه لشریعت سابقه را باید بپذیرد ولی مرحوم آخوند به این جهت اعتنایی نمی‌کنند فقط می‌فرمایند این احکامی که در شریعت سابقه برای این کتابی ثابت است مرده بین آن یكون واقعی و آن یكون ظاهراً، همین عبارت را دارند و بس. خیلی تلگرافی و اشاره‌ای فرموده‌اند و رد شدند.

بیانی که ما داریم این است که ممکن است شما یک بیان دیگری برای بیان مرحوم آخوند به ذهن‌تان بیاید به نظر ما آخوند می‌خواهد اینطور بگوید که این آقا از دو حال خارج نیست یا به حسب الواقع شریعت دیگری معنا ندارد پس این احکام شریعت موسی برای احکام واقعیه است و استمرار دارد، سابق بر گردن این هست یا این شریعت لاحقه حقّ اما این خودش خبر ندارد حقّ، وقتی می‌گوئیم شریعت لاحقه و نبوت لاحقه حقّ یکی از احکام شریعت لاحقه استصحاب است، پس در واقع می‌تواند به این استصحاب تمسک کند، به این استصحاب تمسک می‌کند احکام شریعت خودشان برای خودش به نحو ظاهری ثابت می‌شود.

کلام مرحوم اصفهانی و اشکال استاد به آن

مرحوم محقق اصفهانی این بیان را برای کلام آخوند نکردند فقط به اینجا که می‌رسند که اگر کتابی بخواهد با استصحاب در شریعت ما احکام شریعت خودشان را استمرار بدهند یلزم منه المحال، بیان استحاله را هم ذکر می‌کنند و بعد می‌فرمایند از این بیان استحاله‌ی ما فساد کلام شیخنا العلامه مرحوم آخوند خراسانی روشن شد. اولاً وقتی کلام آخوند را نقل می‌کند عبارت اصفهانی در جلد پنجم صفحه 216 این است و منه تبیین ما فی بعض کلمات شیخنا العلامه، من دَوْران احکام شریعت موسی(علیه السلام)^[2]، بین کونها احکاماً واقعياً او ظاهرية لسبب حجّية الاستصحاب فی الشریعتین، ما الآن کلام مرحوم آخوند را گفتیم این عبارت درست است یا نه؟

چون مرحوم آخوند فی الشریعة را نمی‌گوید، عبارت آخوند این است: بل یکفی فی لزوم الجری علی طبقها لو کان الدلیل فی الشریعة اللاحقة وحدها ایضاً، یعنی اگر استصحاب در هر دو شریعت باشد بحثی نیست، کتابی می‌گوید ما در شریعت خودمان هم استصحاب می‌کنیم و باقی می‌مانیم، بعد ترقی می‌کنند اگر فقط در شریعت لاحقه هم استصحاب باشد کتابی می‌تواند به استناد استصحاب در شریعت ما احکام خودش را استمرار بدهد. پس اولاً مرحوم اصفهانی اینجا چطور شده که این اشتباه را کردند به سبب حجّیت الاستصحاب فی الشریعتین غلط است.

حالا همه‌ی حرفها این است که اصفهانی چطور می‌خواهد کلام آخوند را رد کند، من عبارت اصفهانی را می‌خوانم؛ می‌فرمایند چرا می‌گوئید کلام مرحوم آخوند اشکال دارد؟ می‌فرماید لما عرفت من أن حجّية الاستصحاب فی الشریعة السابقة کسائر احکامها مشکوكة البقاء، باز در جواب یک فرض را می‌برند روی حجّیت استصحاب در شریعت سابقه، البته همین نکته را عرض کنیم چون آنجا هم اگر بگوئیم خود کتابی در شریعت موسی استصحاب هم بوده وقتی شک دارند که الآن شریعت باقی است یا نه؟

یکی از موارد شکش همین استصحاب است و نمی‌شود درست کند و دور لازم می‌آید و حجّیته فی شرعنا لا یجری للکتابی حیث للزم بالوجوده العدم، دوباره همان استدلال به استحاله را که اگر کتابی بخواهد به استصحاب در شرع ما استدلال کند بر استمرار شریعت خودش این یلزم من وجوده العدم و یلزم المحال، منتهی بعد از اینکه یلزم المحال، می‌فرمایند فیستحیل أن یکون تلك الأحکام ظاهریة بناءً علی بقاء شریعة موسی اگر شریعت موسی باقی باشد آن احکام دیگر احکام ظاهریه نیست و یستحیل أن یکون واقعیه بناءً علی عدم بقاء شریعة موسی اگر باقی نباشد محال است که واقعیه باشد.

ما به مرحوم اصفهانی می‌گوئیم آخوند می‌گوید ما می‌خواهیم اصل این شریعت برای این کتابی به وسیله‌ی این استصحاب قابل عمل باشد، خواه واقعی باشد یا ظاهری باشد، بیانش این است که ما می‌گوئیم. اگر واقعاً شریعت لاحقه‌ای به حسب الواقع نباشد این احکام شریعت موسی برای این کتابی واقعی است یعنی اصلاً نیاز به استصحاب نداشته اگر شریعت لاحقه‌ای باشد و این کتابی خبر ندارد ولی این حکم برای این کتابی هم هست پس این کتابی به وسیله‌ی این استصحاب می‌تواند احکام شریعت خودش را استصحاب کند، ما مسلمان‌ها بحمدالله و الحمدلله الذی هدانا لهذا یقین داریم به ارتفاع شریعت حضرت موسی،

يقين داریم از بین رفته (علی قول المشهور)، ولی این کتابی الآن می‌گوید من تا حالا یقین به این احکام داشتم و الآن شک دارم در بقاءش، اگر به حسب الواقع این شریعت لاحقاً درست باشد پس استصحاب برای این به حسب الواقع حجت است چون شک در ارتفاع دارد می‌تواند استصحاب کند پس با این بیان مرحوم آخوند می‌گویند کتابی به وسیله‌ی استصحاب موجود در شریعت ما می‌تواند احکام شریعت خودشان را استصحاب کند و با این بیانی که ما عرض کردیم به نظر ما بیان مرحوم آخوند تام است و بیان مرحوم اصفهانی و جمع دیگری هم گفتند اگر کتابی بخواهد با استصحاب ما اثبات کند بقاء شریعت خودشان را يلزم المحال، چه محالی لازم می‌آید. پس می‌تواند با استصحاب احکام شریعت سابقه را برای خودش استصحاب کند^[1].

این بحث هنوز تنه دارد، راجع به اینکه ما گفتیم احکام شرایع سابقه هم به نحو قضایای حقیقیه است، یکی از آقایان محبت کردند ما در سال گذشته جلسه‌ی 47 الی 49 راجع به این موضوع بحث کردیم و تبعیت کردیم از مرحوم نائینی و اصفهانی و آخوند و مرحوم شیخ، این چهار نفر هم قائل‌اند که آن احکام شرایط سابقه هم به نحو قضایای حقیقیه است ولی مرحوم آقای خوئی و مرحوم امام قبول ندارند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ در الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، الحاشیة الجدیدة، ص: 370 و 371: قوله (قدّه): و الدلیل النّقلي لا یجدی، لعدم ثبوت الشّریعة السّابقة - إلخ -.

إنّما لا یجدی لو کان الدلیل النّقلي من إحدى الشّریعتین، و أمّا إذا کان من کلّهما فهو یجدی لا محالة، ضرورة أنّ حکم الشّاکّ فی نسخ الشّریعة السّابقة فی الشّریعتین هو استصحاب السّابقة و الجری علی طبقها، بل یکفی فی لزوم الجری علی طبقها لو کان الدلیل فی الشّریعة اللاحقة وحدها أيضاً، فإنّ أحكام الشّریعة السّابقة یكون أحكاماً مثبتة له مردّدة بین أن یكون واقعیة، و أن یكون ظاهریة، فعلم منه وجه تمسّک بعض أهل الكتاب فی إثبات شرعه بالاستصحاب.

[2] □ از چیزهایی که واقعاً من لذت بردم در این تعلیقه‌ی اصفهانی، هر جا اسم موسی و عیسی می‌آید علیه السلام را می‌آورد، هر جا اسم نبی ما می‌آید صلی الله علیه و آله و سلم را می‌آورد ولو در یک صفحه 20 بار هم آورده باشد، اینها باید برای ما درس باشد.

[3] □ نهاية الدراية فی شرح الکفاية (طبع قدیم)، ج3، ص: 258 و 259: و منه تبین ما فی بعض کلمات شیخنا العلامة - قدس سرّه - من دوران أحكام شریعة موسی علیه السلام بین کونها أحكاماً واقعیة، أو ظاهریة بسبب حجیة الاستصحاب فی الشّریعتین.

لما عرفت: من أنّ حجیة الاستصحاب فی الشّریعة السّابقة - کسائر أحكام - مشکوكة البقاء، و حجیته فی شریعتنا لا یجدی للکتابی، حیث یلزم من وجوده عدم، فیستحیل أن یكون تلك الأحکام ظاهریة، بناءً علی بقاء شریعة موسی علیه السلام، لعدم مجيء شریعة أخرى و یستحیل أن یكون أحكاماً واقعیة، بناءً علی عدم بقاء شریعة موسی علیه السلام بمجیء شریعة لاحقاً ناسخة. و إن كانت ناسخیة شریعتنا للشرائع السّابقة باعتبار المجموع لا باعتبار الجمیع، كما هو المعروف، فحیث لا للاستصحاب فی نفسه مجال، لأن الاستصحاب غیر منسوخ فی هذه الشریعة - علی اعتراف المسلمین - فللکتابی الاستناد إلى هذا حکم الغیر المنسوخ قطعاً فی إبقاء بقیة أحكام شریعة موسی علیه السلام مشکوكة البقاء، و حینئذ یصح دعوی أن سائر الأحکام إما واقعیة أو ظاهریة.

و علیه فلا مناص فی دفع الاستصحاب إلّا بان الأصل لا یجری قبل الفحص.

أما بالنظر إلى بقاء شریعة موسی علیه السلام فواضح، لأن الأصل لا یجری فی الشبهات الحکمیة قبل الفحص. و أما بالنظر إلى النبوة بمعنی المنصب المَجْعول: فتارة - لأجل الشک فی زوالها بموت النبی و أخرى - لأجل الشک فی مجیء نبی لاحق یشک فی نبوته.

فبالنظر إلى الأولى لا مانع من الأصل، و لا یجب الفحص عن موته و حیاته إلّا أنه لیس محلاً للکلام.

و بالنظر إلى الثاني يجب الفحص- وإن كانت الشبهة موضوعية- لأن مثل هذا الموضوع يجب الفحص عنه عقلاً بالنظر إلى معجزة من يدعي النبوة كما حقق في محله.

فاستصحاب النبوة للزوم عقد القلب على نبوته مفيد، غير مقيد بالفحص، و استصحاب عدم نبوة من يدعي النبوة أو استصحاب نبوة النبي السابق- الملازم عادة لعدم مجيء نبي صاحب شريعة- بالنسبة إلى هذا الأثر غير جار قبل الفحص فتدبر جيّداً.